



شعله خسرو بآبادی

خواب از آفتاب می گیرم
بیداری از مهتاب
گریز نیست این بوف کور را
از ارتفاع تنهایی

مچاله می شوم
بر شانه های باد
خیس می شود
شعرهای ناخوانده ام
در چشم های بارانی



نسرین حسینی

آشفته ام و حوصله و تاب ندارم
من ماهی تنگم دل گرداب ندارم
منت نکشم از کسی و خیره سرم من
وابسته به خود هستم و ارباب ندارم
در پرده نهران آمدی ای دلبر طناز
ای ماه برون آی، که مهتاب ندارم
پنهان نشو از چشم من ای ماه تمام
من پای فرار از دل مرداب ندارم
یک ابر لجوج آمد و خورشید نهران شد
تصویری از آن مهر جهانتاب ندارم
بگشای بر این غمزده آغوش خودت را
جزگر می آغوش خوش ات خواب ندارم



مریم جلالوند

باد من را برد و با خود تکیه گاه آورده ای
من شدم مغلوب دشمن تو سپاه آورده ای
نوشدارویت به درد زخم های من نخورد
بر سر یک برکه ی خشکیده ماه آورده ای
ای پرنده بال بگشا آسمان جولانِ توست
بیخودی بر شانه های گل پناه آورده ای
می بری وقتی که در شطرنج بازی بی رقیب
ساده سربازی حریف پادشاه آورده ای
تو دلیل رفتنت را گفتی اما پیش من
در حقیقت عذر بدتر از گناه آورده ای



علیرضا پور امید

نگهم کن شکستن عشقم
خود بر بادرفتن عشقم
باز نیرنگ و باز، رنگی نو
آخر گول خوردن عشقم
همه از عشق، زندگی جوید
من به خاک، خفتن عشقم
بنگر، خوب در سراپایم
که شکستن شکستن عشقم
عاشقان بر حسین گریانند
من سیه پوش مردن عشقم



شاعر: رویا ابراهیمی
مترجم: محمود شیربازو

چه دل آشوبه ی زیباست
پرواز کردن در خیال چشمانت
ماءوا گزیدن در جزیره مردمک چشمت
آری دیدن هر روزه ی آن سیه چشمان
دل شوره ی رفتنت را
در وجودم زنده می کن
به بالهایم پر پرواز می دهد
آه ای محبوبم
کاش پای نگاهم
در دام چشمان جادوئیت نمی فتاد
و چنین دلبدت نمی شدم

How beautiful is my worried heart!

Flying in the imagination of your sight!

Settling in the Island of your lovely eye's pupil

Yes, every day when I look at your black eyes

It increases my wiriness of your departure

And it extends wings of my flight

Oh my beloved

I wish the feet of my look

Would have not been trapped in your magic eyes!



خالدبایزیدی (دلیر)

هرشب مرگ
رخت هایش را
خیس
بر سرم می آویزد
ومن هر صبح
با صدای موذن
رخت عافیت می پوشم



صمد نجفی فتاحی

چشمان من
به لبان تو دوخته
با ملودی لبخند تو
در شعاع دهان شایعه می رقصد
و با تحریم غیر ظالمانه ی آن
هریک، نت آهی می شود
که بیخ کوه های قطب غم را
در بستر خویش
جاری می سازد
لبخند بزنی، لبخند!
آن که، در خانه ی او
شبنمی، طوفان است
با اقیانوس های وحشی
چه خواهد کرد



کمال ساوجی

رفتی و این دل من دیده به راه است هنوز
دل یوسف صفتم در ته چاه است هنوز
خاطرت محو نشد گرچه برفتی ز نظر
چون به یادت نگه و دیده به ماه است هنوز
خاک ره گشتم و بر من نظری نیک نکرد
زانکه مغرور بر آن دولت و جاه است هنوز
خنده بیگانه شد از من چو برفتی ز برم
جای لبخند لبم حسرت و آه است هنوز
گرچه گردیده سیه عمر به من چون مویش
باز دل در پی آن چشم سیاه است هنوز
گر گناه است نظر بر رخ جانان کردن
من گنه کار و دلم غرق گناه است هنوز
نکنی شکوه کمال از غم هجران عماد
تا که تو خادم او سرور و شاه است هنوز



علی ابرکان

چشم من عاشق دیدار تو شد اول صبح
محو آینه ی رخسار تو شد اول صبح
جای چشمان تو و حسرت فنجان لبم
استکان، بوسه طلبکار تو شد اول صبح
خوش بحالش که غبار از دل او می شویی
چشم آینه که بیدار تو شد اول صبح
آنقدر معجزه در شعر نگاهت جاری ست
که دلم پر زد و زوار تو شد اول صبح
دل یاغی صفتم سارق چشمانت بود
که نمک خورد و گرفتار تو شد اول صبح
بعد عمری که دویدم همه ی ثروت من
غزلی بود و طرفدار تو شد اول صبح
شیشه را در بغل سنگ نگه می دارد *
پیش من آنکه نگهدار تو شد اول صبح
ناگهان زخمی هذیان شد و از خواب پرید
شاعر پنجره بیمار تو شد اول صبح

منتظر داستان و اشعار شما هستیم
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید. ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی شود.
toloudaily@gmail.com
کارشناس (این شماره) سرویس ادبی-هنری: محمود شیربازو